



مخالفان حکومت نبوی در چشم‌انداز قرآنی

نیاز جامعه به نظم اجتماعی و دستگاه حکومتی و مدیریت، از مسائل بدیهی و مسلّم نزد همه محققان و اندیشمندان است؛ چنان که گزارشهای تاریخی و تحقیقات جامعه‌شناختی و شواهد باستان‌شناسی، همه، گویای این حقیقت است که جوامع بشری هیچ‌گاه از نهاد حکومت و دستگاه رهبری و مدیریت سیاسی و اجتماعی خالی نبوده است.

تبیین فلسفی این امر نیز این است که در زندگی اجتماعی، وجود قانون که حدود، وظایف و حقوق اجتماعی افراد را تعیین کند، امری ضروری است. همچنین وجود قانون بدون پشتوانه اجرایی نیز فاقد تأثیر است؛ از این رو، لازم است که فرد یا گروهی بر اجرای قانون نظارت کرده، با تدبیر و به‌کارگیری ابزارهای لازم، زمینه اجرای آن را فراهم آورند و این، همان حکومت و رهبری جامعه است که در طول تاریخ با اشکال ساده و پیچیده آن، در بین بشر معمول بوده است.

با توجه به این واقعیت تاریخی و فطری و اینکه اسلام دینی الهی و نظامی اجتماعی و برنامه‌ای برای زندگی است که تأمین‌کننده منافع مردم است و با قرار دادن آنها در یک مسیر تکاملی دائمی، سعادت مادی و معنوی آنان را فراهم

می‌سازد و با توجه به روح کلی اسلام و گستردگی احکام و ضرورت استمرار و تداوم آن، برپایی حکومت از ضروریات اولیه دین اسلام به شمار می‌رود و پیامبر اسلام ﷺ نیز به دستور خدا و بر اساس همین ضرورت، به تشکیل حکومت مبادرت ورزید؛ حکومتی که ضوابط و شرایط اداره آن از سوی خدا به وی ابلاغ گردید.

در حکومت نبوی، موقعیت همه‌جانبه دین در عرصه سیاست و اداره جامعه، امری پذیرفته شده است و دولت و نهادهای مختلف آن، خود را در برابر آموزه‌های دین و تعالیم آن، متعهد می‌دانند و می‌کوشند که در تدبیرها و تصمیمات خود، وضع قوانین، شیوه سلوک با مردم، نوع معیشت و تنظیم روابط اجتماعی، دغدغه دین داشته باشند و در همه شئون حکومتی از تعالیم دینی الهام گیرند و روابط اجتماعی، اعم از فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، بر اساس آموزه‌های دینی شکل گیرد.

صاحبان مناصب حکومتی در این نظام، التزام عملی و نظری به دین دارند و در کوششند تا قوانین، اوامر و تدبیرهای حکومتی را همساز و هماهنگ با دین و انطباق عملکردها با تعالیم اسلام، و جهت همت آنان باشد.

در حکومت نبوی، خطوط و چارچوبهای کلی حکومت را دین و احکام دینی تعیین می‌کند؛ هرچند مصادیق و خطوط جزئی و روشهای خاص حکومت از طریق عقل، تجربه و دانش بشری تنظیم شود؛ چراکه در حکومت نبوی هرگز نفی عقل و دانش بشری از صحنه حکومت و مدیریت جامعه مطرح نیست.

در این حکومت، حقّ تشریح و تقنین از آن خداست و وظیفه رهبران و حاکمان، تفسیر، تبیین و اجرای قوانین در چارچوب قانون الهی است؛ چنان که روح و گوهر احکام الهی در همه آنها نمودار باشد؛ چه اینکه مشروعیت حکومت و سیاست بشری به استناد و انتساب به خدا و خواست او منوط است و فلسفه حکومت نبوی نیز تأمین خیر و سعادت افراد جامعه در بعد مادی و معنوی و ساحت دنیوی و اخروی است.

در این حکومت، حق و تکلیف میان دولت و ملت یا حکومت و امت، دوجانبه

است. در چنین نظامی از آنجا که حکومت، مظهر اراده‌ی خداست و حاکم، حامی و مجری احکام و قوانین الهی است، حمایت و دفاع از این دو، وظیفه‌ی دینی امت اسلامی است و چون غایت و انگیزه‌ی حکومت، تأمین خیر و سعادت امت است، در حقیقت، حکومت و رهبری دینی خدمتگزار مردم است؛ یعنی حکومت بر پایه‌ی نظارت دوجانبه‌ی رهبری و مردم، و امامت و امت استوار است.

در نظام نبوی، به منظور جلوگیری از استبداد و خودکامگی، فضایل اخلاقی و صفات نفسانی مهمی برای رهبر دینی و رجال حکومت مقرر شده که در پیامبر ﷺ و ائمه‌ی اطهار از طریق عصمت و در دیگران از طریق عدالت، تقوا، زهد و پارسایی تأمین می‌شود. از طرف دیگر، از هرگونه استبداد و آنانیت به عنوان صفتی زشت و رفتاری ناروا به شدت پرهیز داده شده است.

در نظام نبوی، خوش رفتاری با مردم و برخورد متواضعانه و خیرخواهانه با آنان، مشاورت و مشارکت دادن مردم در امور و پذیرش انتقاد سازنده و خیرخواهانه آنان از سوی رهبری و رجال حکومت، از حقوق مردم، بلکه مشاورت، مشارکت و انتقاد سازنده از وظایف آنان است.

در اداره‌ی جامعه و روابط بشری، عدالت و انصاف حکم فرماست و از منابع و امکانات دولت برای تأمین نیازمندیها و بهزیستی مردم و ترویج ارزشها و محو پلیدیها استفاده می‌شود. ارتقای معنویت در جامعه، تعالی روح مردم، دعوت به خدا، هموار کردن راه تقرّب به خدا (حدید/ ۱۱)، امنیت همه‌جانبه‌ی مردم (اسراء/ ۲۳؛ بقره/ ۱۸۸؛ حجرات/ ۱۲)، حفظ حریم حقوق اشخاص (نور/ ۲۷) و آزادی مردم از وظایف مسلم حکومت است.

احترام به افکار عمومی، حق تعیین سرنوشت جمعی، حفظ استقلال، رعایت حقوق و حمایت از اشخاص در مقابل اقدامات خودسرانه، برابری و عدالت در رفتار با شهروندان، فراهم کردن راه و زمینه‌ی رشد و تعالی انسانها در چارچوب حکومت و عمل سیاسی، آزادسازی انسانها از قیود بازدارنده از تکامل با گشودن راههای تقرّب به خدا و تربیت انسانهای رهیده از بند اسارت و تمایلات نفسانی و غیر عقلانی، از دیگر وظایف مسلم حکومت نبوی است.



طبیعی است که ترکیب دین و دولت و برپایی حکومت نبوی با مشخصه‌ها و ویژگیهایی که به برخی از آنها اشاره شد، مخالفانی را برانگیزاند و آنان را به مقابله و برخورد با این حکومت وادارد. این مخالفتها گاه در قالب انکار نظری حکومت و گاه در قالب مخالفتهای عملی، همچون مبارزه‌ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، نمایان می‌شود؛ از این رو، از همان آغاز استقرار نظام نبوی، اینان برای حفظ منافع نامشروعشان، از هیچ تلاشی در زوال و فروپاشی آن فروگذار نکردند.

دور از انتظار نیست، وقتی حکومت نبوی بر اصل عدالت تأکید می‌ورزد و آن را از ارکان محوری اندیشه‌ی دینی معرفی می‌کند (حدید/ ۲۵) و برقراری آن را یک ضرورت قطعی اجتماعی و هدف بعثت خویش برمی‌شمارد، مترفان و زالوصفتان اجتماع با آن به مخالفت برخیزند. یا وقتی که احقاق حقوق و دفاع از مظلوم و ستیز با ظالم، سرلوحه‌ی حکومت نبوی باشد، متجاوزان به حق و حقوق مردم به جبهه‌گیری در برابر آن روی آورند و یا وقتی دست ستمگران و ظالمان را از هرگونه دخالت در سرنوشت مردم کوتاه کند، آنان نیز به مقابله با آن برخیزند.

تردید نیست که کسانی که عدالت، آزادی و حمایت از مستضعفان را برنتابند با حکومت نبوی به مخالفت برخیزند و نیز مستکبران، برتری‌جویان، قدرت‌طلبان، جاهل‌گرایان، طواغیت، ملأ و مترفان، کج‌اندیشان، اندیشمندان بی‌تعهد، کافران، مشرکان، فاسدان، فاسقان، منافقان، یهودیان، مسیحیان و... هر کدام به گونه‌ای از مخالفان حکومت نبوی، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی، به شمار آیند. در این مجال، به دو نماد مخالف حکومت نبوی، یعنی جریان یهود و نفاق، اشاره می‌کنیم و تبیین دیگر مخالفان را به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم.

مخالفت‌های یهود با حکومت نبوی

در زمان ظهور اسلام در حجاز، قبیله‌هایی از یهود در این سرزمین مسکن گزیده بودند. پناه آوردن اینان به این سرزمین، دلایل مختلفی داشت، اما با فراهم شدن زمینه‌هایی برای آنان و با به خدمت گرفتن امکانات، در گسترش دین خود کوشیدند. به گونه‌ای که بسیاری از اسطوره‌ها، باورهای موهوم و آداب و رسوم

خرافی را در میان اعراب رواج دادند.^۱

محققان یکی از علل مهاجرت این قوم به سرزمین حجاز را مسئله انتظار منجی موعود و پیامبری که در عهدین به ویژگیها و نام او اشاره شده است، می‌دانند. قرآن کریم نیز به این موضوع اشاره دارد.^۲ یهودیان نیز خود وجود پیامبر اسلام ﷺ را به مردم بشارت می‌دادند و در انتظار ظهور او به سر می‌بردند.

پیامبر ﷺ با ورود به مدینه و تشکیل حکومت، پیمان ترک تعرض و همزیستی مسالمت‌آمیز را با آنان امضا کرد؛ با این مضمون که مسلمانان و یهودیان در مدینه چون امتی واحد هستند و یهودیان نیز در انجام دادن مراسم مذهبی خود آزادند؛ در برابر تجاوز، دفاع مشترک داشته باشند و هرگونه صلح با دشمن با مشورت طرفین باشد.^۳

به رغم این عملکرد پیامبر ﷺ و حمایت‌هایی که از این قوم به عمل آمد، از آنجا که روح حاکم بر کیش یهود نژادپرستی و قومیت است، به مخالفت جدی با پیامبر ﷺ و حکومت نبوی پرداختند^۴ و در برابر گسترش اسلام، به بهانه‌های مختلف، پیمان ترک تعرض و توطئه را نقض کردند^۵ و به طور رسمی، قریش و قبایل مکه را علیه اسلام و حکومت نبوی تحریک کردند؛ بدین ترتیب، پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز به طور کامل از سوی یهودیان مدینه نقض شد. مسئله تغییر قبله با لجاجت، حسادت، غرور، قومیت‌گرایی و... بخشی از دلایل مخالفت شدید آنان با اسلام و پیامبر اسلام ﷺ به شمار می‌رود.^۶

جالب توجه است که دو جریان یهود و نفاق در برابر حکومت نبوی، یک موضوع به هم تنیده است؛ به گونه‌ای که در اقدامات و عملکردهای این دو جریان،

۱. ر.ک: بقره/ ۸۵ و ۱۱۱؛ مائده/ ۵۷، ۶۸، ۷۳، ۷۷ و ۸۴؛ توبه/ ۲۲-۲۹؛ نیز احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۷.
۲. بقره/ ۸۹.
۳. برای آگاهی از مفاد این پیمان، ر.ک: ابن هشام، السیری النبوی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵.
۴. ر.ک: تفسیر کاشف، ج ۱، ذیل آیات ۸۲، ۸۹ و ۹۶ بقره.
۵. ر.ک: احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ص ۱۴۹.
۶. ر.ک: محمد نصیری، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، ص ۱۱۶-۱۱۷.

مشترکات فراوانی به چشم می‌خورد؛ چنان که بر پایه نظر قرآن و دلایل دیگر، مدینه کشتزار دو جریان نفاق و یهود بود و علت عمده این دشمنی، پدیدار شدن قدرت متشکل و سازمان سیاسی-اجتماعی مسلمانان و تشکیل حکومت نبوی بود.

مهم‌ترین اقدامات یهود در برابر حکومت نبوی به شرح ذیل است:

۱. مخالفت با ایدئولوژی انقلاب و اسلام و حکومت.^۱

۲. تخریب رهبری اسلام و تلاش برای ترور فیزیکی و تخریب شخصیتی

پیامبر ﷺ.

۳. همکاری با دشمنان حکومت نبوی (مشرکان و منافقان).^۲

۴. تهاجم فرهنگی علیه اسلام؛ با پذیرفتن اسلام و سپس انکار حقایق آن.^۳

۵. تلاش در جهت تفرقه و پراکندگی مسلمانان.^۴

۶. تضعیف اوضاع اقتصادی حکومت نبوی.^۵

مخالفت‌های منافقان با حکومت نبوی

دومین گروه مخالف حکومت نبوی، جریان نفاق و منافقان است. این مسئله از پیچیده‌ترین مسائل اجتماعی و سیاسی در جامعه اسلامی است.

با ورود پیامبر اسلام ﷺ به مدینه و تشکیل جامعه ایمانی که مقارن با تأسیس دولت و حکومت اسلامی بود، آیات بیشتری درباره منافقان نازل شد؛ به گونه‌ای که در اغلب سوره‌های مدنی، آیات مفصلی درباره منافقان و خصوصیات روحی، فکری، اجتماعی و سیاسی آنان نسبت به شخص رسول خدا ﷺ و رهبری سیاسی

۱. ر.ک: نساء/ ۴۴، ۵۱ و ۶۰؛ محمد بن اسحاق، سیری ابن اسحاق (السير و المغازی)، ج ۲، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۱۰۷.
۲. نساء/ ۷۷ و ۸۴؛ جلال‌الدین فارسی، پیامبری و حکومت، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۳. همو، پیامبری و جهاد، ص ۱۹۱؛ محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ محمد بن اسحاق، سیری ابن اسحاق، ج ۳، ص ۵۲.
۴. آل عمران/ ۷۲-۷۶؛ واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۷۱-۷۳.
۵. آل عمران/ ۱۰۰-۱۲۰.
۶. ر.ک: محمد بن اسحاق، سیری ابن اسحاق، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۷۷؛ جلال‌الدین فارسی، پیامبری و جهاد، ص ۲۶-۳۰.



- نظامی او در جامعه اسلامی وجود دارد.

بررسی آماری آیات نازل شده درباره این جریان، نشان دهنده چهره، تاکتیکها و شیوه‌های فریب آنان و راههای مبارزه با آنهاست. نمودار آیات نازل شده درباره منافقان که حدود سیصد آیه می‌شود، با توجه به کل آیات قرآن، نسبتی جالب توجه است؛ به طوری که پیش از هجرت پیامبر ﷺ، ۵۱ آیه در این باره نازل شد، در حالی که غالب آیات نازل شده در این باره، پس از هجرت و در مدینه بوده است. نکته دیگر این است که برخورد قرآن با منافقان و معرفی چهره آنها در سالهای آخر رسالت شدیدتر می‌شود؛ چنان که نزول یک سوره مستقل به نام «منافقون»، مسلمانان را به دقت و تدبیر در آیات خویش فرامی‌خواند.

«نفاق» واژه‌ای عربی است و معنای اصطلاحی آن با مفهوم لغویش ارتباطی تنگاتنگ دارد. پژوهشگران علوم قرآنی بر آن‌اند که مفهوم قرآنی آن در فرهنگ اسلامی رقم خورده است و در واقع، تطور معنایی یافته است.^۱

لغت‌شناسان نفاق را مشتق از «نافقاء» و به معنای طرف پنهانی لانه موش صحرايي دانسته‌اند که هنگام فرار، لایه نازک سطحی زمین را از داخل تخریب کرده، از آن خارج می‌شود؛ بدین صورت که راههای مختلفی به لانه راه دارد و هرگاه از سویی احساس خطر کند، از سوی دیگر فرار می‌کند و گویا نام منافق هم به همین مناسبت است؛ چرا که خود را با هر جهت و محیطی تطبیق می‌دهد و با رویهای گوناگونی که دارد، به نوعی مردم را می‌فریبد؛ چنان که خداوند در سوره بقره، «مخادع» بودن را از ویژگیهای آنان ذکر کرده است و یکی از معانی خدعه نیز «پنهان شدن جانور و گفتار در لانه» است.^۲

از دیگر معانی نفاق، ایجاد تشمت و فاصله و شکاف است و منافق کسی است که در یکپارچگی مردم، شکاف و فاصله می‌اندازد و نیز بین عمل و گفتار و نیز اعتقاد و رفتار، فاصله است. نفاق در فرهنگ اسلامی، یک نوع کانال زدن شرک آمیز در

۱. جلال‌الدین سیوطی، المزمهر فی علوم اللغی، ج ۱، ص ۳۰۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۵۹؛ سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۴۵-۴۴.

۲. محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۷۰.

پوشش اسلامی است؛ بدین معنا که شرک در صورت پیچیدگی آن، نفاق است؛^۱ از این رو، لغت‌شناسان بنام مسلمان، نفاق را فعل منافق و به معنای «وارد شدن به دین اسلام از یک طرف و خارج شدن از دین از در دیگر» دانسته‌اند و منافق را کسی معرفی کرده‌اند که کفر خود را در دل پنهان می‌دارد، ولی به زبان اظهار ایمان می‌کند.^۲ از آیه «فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ» (انعام/ ۳۵) شاید بتوان همین معنا را یافت.

بنابراین، منافق به کسی اطلاق می‌شود که در هر لباس و شکلی ظاهر می‌شود و برای جلب اعتماد مردم و حکومت و فریب دادن آنان، از هر راهی استفاده می‌کند و برای رسیدن به هدف خود، از هر ابزاری بهره می‌جوید.^۳

منافق کسی است که زبانش بر خلاف فکر و اندیشه‌اش می‌گوید. احساسات و عواطفش در یک جهت، ولی ظاهرش در جهت دیگری است. در دل به خدا ایمان ندارد، اما متظاهر به خداپرستی است. پیامبر و قرآن را قبول ندارد، اما متظاهر به احترام به آن دو می‌باشد؛ چه اینکه نفاق، یعنی کفر در زیر پرده و منافق، یعنی کافری که کفر خویش را در پس پرده مخفی کرده است.

سقراط برای نفاق و منافق تشبیه لطیفی دارد که اینان همچون فردی هستند که گویا جانوران گوناگون در درون آنان جای گرفته یا همچون پیکره‌ای هستند که سرهای مختلف دارد که بر حسب هر محیط و زمانی، سری بیرون می‌آورد؛ گاه در چهره انسان حق جو و عدالت خواه و گاه در چهره درنده گرگ و پلنگ در برابر زبردست خود را نشان می‌دهند؛ گاه همچون روباه در برابر قدرتهای بزرگ و ظاهری دم می‌جنباند و تملق می‌گوید و از چشمش آثار ضعف و فروتنی ظاهر می‌گردد و گاه چون خوک به هر حرامی پوزه می‌دواند و گاه تنها چون یک جانور

۱. ر.ک: توبه/ ۱۰۸.

۲. ر.ک: خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۳، ص ۱۸۲۵؛ محمد بن احمد ازهری، تهذیب اللغی،

ج ۵، ص ۴۴۵؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۵۴؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۵۹؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۷، ص ۷۹.

۳. ر.ک: آل عمران/ ۲۰۴.

شهوانی دیده می‌شود و گاه بازیگر و استهزاگر هر ضعیف و مخالف با هر عمل ثابت و جدی است.^۱

در مجموع، اقدامات و عملکرد منافقان را در مخالفت با حکومت نبوی طبق آنچه از قرآن استفاده می‌شود، می‌توان چنین برشمرد:

۱. توطئه در براندازی حکومت نبوی.
 ۲. تضعیف حکومت نبوی در قالب اقدامات سیاسی-اجتماعی.
 ۳. همکاری با دشمنان حکومت نبوی (مشرکان، یهودیان و قدرتهای استکباری مثل روم).
 ۴. تلاش در ترور فیزیکی و شخصیتی رهبری (پیامبر ﷺ).
 ۵. ایجاد شایعات گوناگون علیه حکومت، رهبری، و دست‌اندرکاران حکومت، به ویژه چهره‌های فعال حکومت مثل امام علی ع.
 ۶. محاصره اقتصادی پس از رویداد بنی‌مصطلق (سال ششم هجری) که آیات اول سورة منافقون این توطئه را افشا کرد.
 ۷. محاصره نظامی و تضعیف قدرت دفاعی حکومت نبوی و روحیه مجاهدان مسلمان در غزوة اُحُد و تبوک.^۲
- سرانجام، سخن را با این سؤال به پایان می‌بریم.
با توجه به خصوصیات شناخته شده و انواع دشمنیها و حضور فعال منافقان در زمان رسول خدا ﷺ، یکی از مسائل کلیدی تبیین تجربیات تاریخ اسلام این است که این گروه بعد از انقطاع وحی، چگونه به حیات خود ادامه داد و کدام جریان سیاسی و اجتماعی، بعد از رحلت پیامبر ﷺ عهده‌دار استمرار مواضع آنان یا دفاع از آن مواضع گردید؟ آیا این جریان گسترده، برچیده و نابود شده بود؟!

۱. محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۷۰.

۲. ر.ک: ابن هشام، السیری النبوی، ج ۲، ص ۲۳۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۲ به بعد.